منش روحانی و آداب تبليغ (2)

چکيده:

نوشتة حاضر دنباله و در واقع بخش دوم مقالة «راه هکارهاي انتقال معرفت» است که در شمارة 71 ميقات حج از نظر شما گراميان گذشت. اين بخش که در یک مقدمه و ده فصل تنظیم و ساماندهي گردیده و هر فصل آن، در بردارندة یکی از ویژگی های لازم و ضروری برای مبلّغ مکتب شیعه می­باشد، در صدد بيان اهمیت و جایگاه تبلیغ در اسلام و ویژگی­های یک مبلّغِ تربیت شدة مکتب اهل بیت (هم) است، با عنوان «منش روحانی و آداب تبلیغ مبین». برای تبیین مراتب فوق، به کتاب خدا (قرآن کریم) و سنت (احادیث وروایات پیامبر خدا و ائمة هدی (هم) ) و بیانات علمای اعلام استناد کرده­ایم. شیوة ما در این پژوهش و تحقیق، از نوع گردآوری، تصحیح وپژوهش است.

کلید واژه­ها: منش یا اخلاق، تبلیغ و ارشاد، خودسازی وخویشتن بانی، ایمان به هدف، قول وعمل، بلندطبعی و آزادگی، شجاعت و صلابت، خوش رویی، حلم و شرح صدر، صبر و استقامت، تواضح و فروتنی.

مقدمه:

جايگاه تبليغ و مبلّغ در اسلام

دعوت و ارشاد به «ارزش­هاي اسلامي» و «فرهنگ دين»، وظيفة همگاني و هميشگيِ مسلمانان بوده و داراي اهميت فراوان است.

قرآن کریم بهترين گفتار را دعوت به سوي خدا دانسته است:

( وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَي اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً ).[1]

و برترين امت را امتي مي­داند كه امر به معروف و نهي از منكر مي­كنند:

( كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... ).[2]

دعوت و تبليغ؛ يعني شناساندن اسلام و ارزش­هاي ديني و ابلاغ آن­ها به اعماق فكر و دل مردم. امر به معروف و نهي از منكر؛ يعني عينيت بخشيدن به ارزش­هاي اسلامي و برچيدن ضدّ ارزش­ها از جامعة اسلامي. پس تبليغ، مرحلة عرضة پيام و القاي آن است و امر به معروف و نهي از منكر، تحقّق عيني و خارجي آن؛ زيرا تا معروف و منكر شناسانده نشود، امر و نهي به آن معقول و منطقي نخواهد بود؛ از اين روست كه قرآن مي­فرمايد:

( وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَي الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ).[3]

«بايد از ميان شما، گروهي دعوت به نيكي و امر به معروف و نهي از منكر كنند و آن­ها همان رستگاران­اند.»

خداوند متعال در اين آيه، فلاح و رستگاري جامعة اسلامي را مرهون دعوت به خير و امر به معروف و نهي از منكر دانسته و در سورة مبارکة «عصر» بعد از ايمان و عمل صالح، توصية به «حق» ونيز توصية به «صبر» را عامل رهايي از خودزياني (وخسران) برشمرده است. تلقّي اسلام از اين مسأله، نشانگر اهميت و جايگاه ويژة دعوت و تبليغ در فرهنگ اسلامي است، بدين جهت درآية ديگري، از هدايتگري و گمراه كردن انسان­ها، تعبير به «حيات بخشيدن» و «ميراندن» شده است:

( وَ مَنْ أَحْياهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ إِنَّ كَثيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ).[4]

«و هر كس، انساني را از مرگ رهايي بخشد، گويي همة مردم را زنده كرده است و رسولان ما، دلايل روشن براي بني اسرائيل آوردند، اما بسياري از آن­ها، پس از آن در روي زمين، تعدّي و اسراف كردند.»

اگر چه مفهوم ظاهري اين آيه، همان حيات و مرگ مادي است ولي در روايات متعددي، اين آيه، به حيات و مرگ معنوي؛ يعني گمراه ساختن يك نفر يا نجات او از گمراهي، تفسير شده است. [5]

در ترازوي سنجش ارزش­ها، دعوت و هدايتگريِ تبليغ و ابلاغ، از همه سنگين­تر و پربهاتراست؛ از اين رو، پيامبرخدا(ص) هنگام اعزام علي(ع) به يمن، به ايشان فرمود:

«يَا عَلِيُّ! لاَ تُقَاتِلْ أَحَداً حَتَّي تَدْعُوَهُ إِلَي الإِسْلاَمِ وَ ايْمُ اللَّهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عَلَي يَدَيْكَ رَجُلاً خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ...». [6]

«ای علی، با کسي سرِ جنگ نداشته باش؛ مگر این که، پيش­تر او را به اسلام فرا بخوانی. سوگند به خدا که اگر خداوند توانا یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند.»

و در همين راستا است كه امير مؤمنان(ع) فرمود:

«مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلاَّ كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ». [7]

«تمام كارهاي نيك و حتي جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهي از منكر، چون آب دهان در برابر درياي پهناور است.»

بنابراين، دعوت به ارزش­ها (تبليغ) و پياده كردن آن­ها در صحنة زندگي انسان­ها (امر به معروف و نهي از منكر) از اساسي­ترين و ارزشمندترين وظايف امت اسلامي است. اين وظيفه به دوگونه قابل انجام است:

\* فردي؛ هر فردي از اعضاي جامعة اسلامي، وظيفه و تكليف داردكه مردم را به خوبي­ها دعوت کند و فرمان دهد و از منكرات و زشتي­ها باز دارد.

\* گروهي؛ علاوه بر اين­كه همة افراد جامعه مسؤول يكديگرند، ضروري است­كه گروهي، تحت نظر سازمان و تشكيلاتي، با برنامه­ريزي دقيق و همه جانبه، به دعوت و تبليغ ارزش­هاي ديني بپردازند و اجراي ارزش­هاي ديني را در زندگي مردم به عهده بگيرند. قرآن کريم از اين عده وگروه به نام «امت» ياد كرده است: (وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَي الْخَيْرِ...) .

از اين آيه دانسته مي­شودكه همواره بايد در جامعة اسلامي، گروهي آماده و مسلّح به سلاح علم و ايمان وآگاهي و بصيرت باشند و به مسألة دعوت و تبليغ مردم همت بگمارند و از اخلاق و عقايد مردم حراست و پاسداري کنند و با هر منكر و فسادي كه مانع اجرا و گسترش ارزش­هاي ديني است بستيزند. از همين رو است كه مي­بينيم با اين­كه جهاد در اسلام بسيار پراهميت است وجنبة حياتي براي مسلمانان دارد و تخلّف از آن ننگ وگناه بزرگ شمرده شده، آنجا که ضرورت ايجاب نمي­كند همه در ميدان نبرد شركت كنند، گروهي بايد به فريضة جهاد بپردازند وگروهي ديگر احكام و معارف اسلامي را فرا بگيرند و به جنگ ديو جهل بشتابند و وظيفة مقدّس تبليغ و نشر احكام ديني را به انجام رسانند. قرآن کريم در اين زمينه فرموده است:

( وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ ... ).[8]

«شايسته نيست مؤمنان همگي (به ميدان جهاد) كوچ كنند؛ چرا از هر گروهي از آنان، طايفه‏اي كوچ نمي‏كند (و طايفه‏اي در مدينه بماند)، تا در دين (و معارف و احكام اسلام) آگاهي يابند و به هنگام بازگشت به سوي قوم خود، آن­ها را بيم دهند؟! شايد (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداري كنند!»

امام صادق(ع) در ذيل آية شريفة: (وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) [9] فرمود: «أَيْ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبُثُّون‏» [10] يعني از آنچه به آنان آموختيم به ديگران بياموزند.

امام صادق(ع) همچنین فرمود:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي ِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسُ وَ عَفَارِيتُهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَي ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ أَلا فَمَنِ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ ... أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ لأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ». [11]

«دانشمندانِ پيروانِ ما، همانند مرز داراني هستند كه در برابر لشكر ابليس صف كشيده­اند و از حملة آن­ها به افرادي كه قدرت دفاع از خود را ندارند، جلوگيري مي كنند. آگاه باشيد! هركس از شيعيان ما خود را به اين مرزداري برگمارد، مقامش از كساني كه با روميان جهاد كردند و... هزار هزار بار بالاتراست، بدان جهت كه اين مرزداران از دينِ دوستان ما دفاع مي­كنند، در صورتي كه آنان مدافع بدنِ ايشان هستند.»

با الهام از اين تعاليم است­كه مي­بينيم درطول تاريخ اسلام، همواره جمعي و به­تعبير قرآن، «امتي» در خط مقدم مبارزه با جهل و فساد قرار گرفته و از ارزش­هاي ديني حمايت و حراست کرده­اند.

طلايه­داران تبليغ در تاريخ پرفراز و فرود اسلام و تشيّع، عالمان راستيني بوده­اند كه با در نظر گرفتن وضعيت حاكم بر مردم و جامعه، با شکل­هاي گوناگون به تبليغ دست يازيده و با عشق و سوز، به هدايت ديگران پرداخته­اند. در رابطه با مسألة تبليغ به­ويژه منبر و ارشاد، به طريق معمول، دوگونه نگرش وجود دارد:

در باورگروهي، عالم دين وظيفه ندارد سراغ مردم برود و احكام و معارف دين را به­آنان بياموزد بلكه اين وظيفة مردم است كه به عالمان دين رجوع كنند و درس دين بياموزند.

صاحبان اين انديشه، تبليغ و موعظه در منبر را دونِ شأن علما مي­دانند و آن را منافي با قداست و حرمت عالم و فقيه مي­شناسند. امام خميني(قده) در بارة اين تصور غلط و ناپسند، مي­فرمايد:

«ممكن است دست­هاي ناپاكي، با سمپاشي­ها و تبليغات سوء، برنامه­هاي اخلاقي واصلاحي را بي­اهميت وانمود كرده، منبر رفتن براي پند و موعظه را با مقام علمي مغاير جلوه دهند... امروز در بعضي حوزه­ها شايد منبر رفتن و موعظه كردن را ننگ بدانند! غافل ازاين كه حضرت امير(ع) منبري بودند و در منابر مردم را نصيحت فرموده ... و راهنمايي مي­كردند. ساير ائمه(هم) نيز چنين بودند.» [12]

البته تفكر غالب حوزه­هاي علميه؛ به­ويژه طلاب و فضلاي جوان و دلسوز، براي تبليغ و منبر و دعوت مردم به احكام و فرايض ديني، ارزش اساسي قائل­اند؛ به­طوري که تبليغ را فن و هنر و مبلّغ را هنرمندِ متخصص به حساب مي­آورند.

در باورِ اين طايفه از حوزويان ـ كه طيف وسيع و گسترده­اي هستند ـ تبليغ، جانماية رسالت انبياي الهي است و شعار همة پيامبران در طول تاريخ اين بوده است كه:

«أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمينٌ» ؛[13] «رسالتهاي پروردگارم را به شما ابلاغ مي كنم و من خيرخواه اميني براي شما هستم.»

به فرمودة اميرالمومنين(ع) :

«... فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغ‏». [14]

«خداوند پيامبرانش را در ميان آنان مبعوث كرد و پي درپي رسولان خود را فرستاد تا پيمان فطرت را از آنان مطالبه كنند و نعمت­هاي فراموش شده را به ياد آنان آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را برآنان تمام كنند.

مبلغان راستين و درد آشنا نيز در انجام رسالت خود به سوي مردم حركت مي­كنند و مانند پيامبرخدا(ص) طبيب سيّارند:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَي مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ». [15]

«او (پيامبر(ص)) طبيبي است سيّار كه با طبّ خويش همواره به گردش مي­پردازد. مرهم­هايش را به خوبي آماده ساخته، حتي براي مواقع اضطرار و داغ كردن محل زخم­ها، ابزارش را گداخته است براي قلب­هاي نابينا گوش­هاي ناشنوا و زبان­هاي گنگ، با داروي خود در جستجوي بيماران فراموش شده و سرگردان است!»

اين دستورالعمل علي(ع) را در پيش روي خود دارند كه فرمود:

«مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّي أَخَذَ عَلَي أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا». [16]

«خداوند پيش از آن كه از افراد نادان پيمان بگيرد كه دنبال علم و دانش بروند، از علما و دانشمندان پيمان گرفته است كه به آنان علم بياموزند.»

آري، حوزه­هاي علميه مشعلداران هدايتي را در خود جاي داده است كه در نشر و تبليغ آموخته هاي خود هيچ­گونه بخل و امساكي ندارند و هيچ­گاه راضی به تاريك دلي ديگران نمي شوند و آنان را در بي راهه­هاي باطل و گمراهي و بي خبري رها نمي­كنند و به اين فرمايش پیامبر خدا(ص) جامة عمل پوشيده­اند كه فرمود:

«ما آتي الله عالماً علماً إلاّ أخذ عليه من الميثاق ما أخذ علي النبيين أن يبينوه للناس ولا يكتموه». [17]

«خداوند به هيچ عالمي دانشی نداد، مگر آن كه از او همان پيماني را گرفت كه از پيامبران گرفته است كه مسائل را براي مردم بيان كنند و كتمان نكنند.»

مبلّغان وظيفه­شناس و داعيان الي الله، نه تنها حقيقت را كتمان نمي­كنند، كه در هر فرصتي، از سنگر تبليغ، اهداف شوم فرهنگ وارداتي شرق و غرب را نشانه مي­روند و جلو هجوم افكار بيگانه را سد مي­كنند و راه­زنان، بازيگران و ملعبه­گران دين را به مردم می­شناسانند و چهرة زشت آنان را به مردم می­نمایانند و بر اين باورند كه: محراب و مسجد و منبر، سنگرهاي پر بركتي است كه همواره پايگاه نشر انديشه­هاي ديني بوده است اما امروز ضمن حفظ اين سنگرها، سنگرهاي جديد ضروري است و از راه­های متعددي كه به بركت انقلاب اسلامي در خدمت حوزه و مبلّغان اسلامي قرار گرفته است، بهترين استفاده را در معرفي چهرة اسلام ناب محمدي(ص) بايد كرد.

شايسته است امروز حوزويان بيش از گذشته به تبليغ بها داده، آن را جزو برنامه­هاي اصلي خود قرار دهند. نيروهاي متخصص و توانمند بپرورانند تا بتوانند همگام با زمان در برابر امواج تبليغات جهاني بر ضدّ اسلام و ارزشهاي ديني حركت كنند و طوفان تبليغات دشمنان را با كشتي نجات خويش درهم شكنند.

ازآن جهت كه تبليغ كار پر ارزش و با اهميتي است و از سويی در ديد مردم، مبلّغ تجسم اسلام و ارزش­هاي مكتبي شناخته مي­شود برآن شديم در اين مقاله به برخي از ويژگي­هاي مبلّغان در 9 فصل اشاره کنیم:

فصل اول:

خودساز ي و خويشتن­بانی

سنگ زيرين شخصيت اخلاقي هر انساني كه در وادي انسانيت و معرفت گام نهاه و در مسير ارزش­هاي الهي قرارگرفته، تقوا و خويشتن­باني اوست. تقوا در سلسله ارزش­ها مقام نخست و برتر را داراست:

«التُّقَي رَئِيسُ الأَخْلاَق‏» ؛ [18] «تقوا و پرهيزگاري در رأس همة شايستگي­هاي اخلاقي است.»

در ترازوي نظام ارزشي اسلام، تقوا سنگين­ترين وزن را دارد و متقي در پيشگاه خداوند داراي مقام والا و گرامي است:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُم‏» ؛ «تقوا، هم سرچشمة ايمان است و هم ايمان و هدايت از او بر مي­خيزد.»

«هُديً لِلْمُتَّقينَ»؛ [19] «تقوا وپرهيزگاري روح حركت پيامبران الهي وجانماية كلام آنان است.»

« فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ»؛ [20] «تقواي الهي پيش بگيريد و از من اطاعت کنيد.»

مبلّغان دين، خود بايد در صراط هدايت باشند تا بتوانند به هدايت ديگران بپردازند. مولاي متقيان حضرت امير مؤمنان(ع) مي­فرمايد:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ...». [21]

«كسي كه خود را در مقام پيشوايي مردم قرار مي­دهد، بايد پيش از تعليم ديگران، به تعليم خويش بپردازد...».

ازاين رو، خداوند به پيامبر خود(ص) در آغاز رسالت تبليغي­اش فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْكافِرينَ وَ الْمُنافِقينَ...»؛ [22]

«اي پيامبر! تقواي الهي پيشه ساز و با كافران و منافقان سازش نكن.»

بدينسان مي­يابيم كه لياقت و تقوا در رأس همة خصوصيات و صفات اخلاقي است و نظام فرهنگ و دست اندركاران امور تبليغات بايد به اين مهم توجه داشته باشند و به گونه­اي اين مسألة حساس را تنظيم كنند كه افراد با صلاحيت و داراي شرايط علمي و عملي لازم به تبليغات جذب شوند وافراد فاقد صلاحيت و شايستگي لازم كنار زده شوند.

در گذشته بزرگان حوزه به هركس اجازة تبليغ و منبر رفتن را نمي­دادند و تا شايستگي افراد را احراز نمي­كردند به تبليغ نمي­فرستادند. يكي از بزرگان دربارة روش مرحوم شيخ عبدالكريم حائري بنيانگذار حوزة علمية قم مي­گويد:

«... مرحوم حاج شيخ، مردي بسيار روشن و فكور بود و در امور، بسيار خوب مي انديشيد مثلا در همين مسألة تبليغ و منبر رفتن، درست است كه از اصل مسأله حمايت مي­كردند اما راضي نبودند هركس با هر قدر معلومات و هرگونه شرايط منبر برود. ايشان تا به افراد از هر لحاظ اطمينان پيدا نمي كرد، اجازة منبر رفتن و تبليغ را نمي داد. به اين جهت افراد را امتحان مي­كرد و...» [23]

خوب است همين روش در حوزه­هاي زمان ما نيز زنده شود و لياقت و شايستگي افراد ارزيابي گردد، آنگاه اعزام آنان به تناسب شرايط صورت بگيرد.

البته در بعضي از نهادهاي تبليغي اين روش در سطح محدودي وجود دارد كه كافي و فراگير نيست؛ براي نمونه، در جذب روحانيون کاروان­ها، ارزشيابي وجود دارد، اما به نظر مي­رسد در روش ارزشيابي بايد تغييرات اساسي انجام پذيرد.

اخلاص: اخلاص از اركان اخلاقي مبلّغ ديني است. اعتماد و اتكاي به خدا و نفي روحية دنياطلبي و... بايد رأس هرم زندگي طالب علم و مبلّغ باشد. روحاني و مبلّغي كه به انگيزة حيات جان وصفاي روان به حوزه اقبال كرده است، نبايد گرفتار «كسب نان» گردد و در پي «نام و نشان» باشد. اگر مبلّغ و هادي بازرگاني است كه علم مي­فروشد و دنيا مي­خرد، مدرسه را با بازار اشتباه گرفته است و تا دير نشده بايد دنبال كسب حلال برود كه (خَسِرَ الدُّنْيا وَ الآخِرَة) نشود.

تبليغ از دقت و ظرافت ويژه­اي برخورداراست. مبلّغ، راهنما و جلودار است. اگر مردم ديدند اين «راهبر» خود «ره بند» شده و به جاي رهگشايي «رهزن» گرديده است، چه فكر خواهند كرد؟ حيف است مناديان حقيقت و داعيان الي الله، براي رسيدن به دنيا گردن به تيغ طمع بسپارند و براي دست يافتن به «دانه» در«دام» افتند.

چقدركوته­بين و دون همّت است آن روحاني و مبلّغ كه براي دست يابي به نان و نام، دچار ذلّت و ننگ شود و به فرمودة علي(ع) : «اوكه به بهشت مي­ارزد، خود را با دنيا مبادله و معامله كند.» [24]

از اين رو، لازم است مبلّغان سرماية اصلي و محرّك اساسي خود را با توجه و توكّل به خدا قرار دهند واين متاع گرانبها و ارجمند را ارزان نفروشند. امام جواد(ع) در اين زمينه مي­فرمايد:

«الثِّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَي ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَي كُلِّ عَال». [25]

«اتكاي به خداوند، قيمت هر متاع نفيس و نردبان براي رسيدن به هر مقام بلنداست.»

سعي كنندكه تبليغ وسيله امرار معاش نگردد و به روش و سيرة نوح(ع) اقتدا كنندكه:

«وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلي‏ رَبِّ الْعالَمينَ». [26]

«من هيچ مزدي در برابر اين دعوت از شما نمي خواهم اجر من تنها بر پروردگار عالميان است.»

تجربه نشان داده است كه اگر مبلّغان در تبليغ خدانگر باشند و شعار: «مزد نطلبي» را كه حرف اول و آخر پيامبران الهي است، سرلوحة كار خويش قرار دهند، خداوند نيز آنان را بي­مزد نخواهد گذاشت و دنيا و آخرتشان را تأمين خواهد كرد. امام صادق(ع) مي فرمايند:

«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الآخِرَةِ نَصِيبٌ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ». [27]

«كسي كه حديث ما را براي سود دنيا بخواهد، در آخرت بهره­اي ندارد و هر كه آن را براي خير آخرت بجويد، خداوند خير دنيا و آخرت به او عطا فرمايد.»

كسي­كه به منبر و تبليغ به عنوان منبع درآمد بنگرد، در روايات به عنوان «الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِه‏» مورد نكوش شديد قرار گرفته و ائمه(هم) از اين افراد اظهار برائت و بيزاري جسته­اند.

امام صادق(ع) در حديثي شيعيان را به سه گروه تقسيم كرده است كه يكي از آنها است:

«.... وَ فِرْقَةٌ أَحَبُّونَا وَ سَمِعُوا كَلاَمَنَا وَ لَمْ يَقْصُرُوا عَنْ فِعْلِنَا لِيَسْتَأْكِلُوا النَّاسَ بِنَا فَيَمْلأُ اللَّهُ بُطُونَهُمْ نَاراً يُسَلِّطُ عَلَيْهِمُ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ». [28]

«... و گروهي اظهار دوستي با ما دارند و كلام و سخن ما را مي شنوند و چيزي از كارهاي ما را كم نمي­گذارند، اما هدفشان تأمين زندگي دنياست به وسيلة ما. اينگونه افراد كيفرشان آن است كه: خداوند شکم­هاي آن­ها را از آتش پر خواهد كرد و در قيامت گرسنگي و تشنگي را بر آنان مسلّط خواهد ساخت.»

سخن گزيده آن­كه: تبليغ، «رسالت» است نه «حرفه» و وسيلة زندگي. مبلّغ مانند: رسولان الهي بايد نيت خود را از اهداف دنيايي و نفساني مانند: حبّ دنيا، جاه طلبي، نام جويي و تشخّص، برتري جويي و... پاكسازي كند و صفحة فكر و دل خود را با اوصافي مانند: اخلاص، توكّل، اعتماد به خداوند، بي نيازي از مردم، دل نبستن به مال و منال ديگران و... بازسازي نمايد.

در اين صورت است كه خواهد توانست از دام­هاي شيطاني كه در هر امّتي گسترده است، برهد وانسان­هاي دربند وگرفتار دنيا و ماديات را با تبليغ و دعوتش به سوي معنويات رهنمون گردد.

فصل دوم: ايمان به هدف

ايمان به هدف، روح رسالتِ انسانِ مبلّغ است. اين حالت او را از تنگ نظري و سرگرمي به مسائل محدود بيرون مي­آورد و به مسائل با اهميت و درجة اول متوجه مي­سازد.

انسان باورمند به هدف مي­كوشد جنبه­هاي مثبتِ رسالت خود را تا سرحد امكان افزايش دهد و از جنبه­هاي منفي آن بكاهد. اگر مبلّغ ايمان و اعتقاد به هدفش نداشته باشد، همواره به زندگي خصوصي خود مي­انديشد و پيش از آن­كه به كيفيت عمل بينديشد به كميت آن فكر مي­كند. در نهاد انساني­كه اعتقاد به هدف ندارد، علايق مادي به­گونه­اي رسوخ كرده كه هر چيزي را با مقياس سود و زيان خويش مي­سنجد؛ اما فعاليت­هاي انسان معتقد به هدف، در دل آن هدف اصلي­اش قرار گرفته و همه را از آن زاويه مي­نگرد؛ از اين­رو، هر چه مشكلات در مسير آن هدف بيشتر شود، اطمينان او به آن هدف افزون­تر مي­گردد، بلكه خود همان مصائب را، دليل نزديكي و وصول به هدف مي­داند. قرآن کريم مؤمنان راستين اينگونه­ توصيف مي­کند:

( وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلاَّ إيماناً وَ تَسْليماً ).[29]

«هنگامي كه مؤمنان لشكر احزاب را ديدند، گفتند: اين همان است كه خداوند و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته­اند و اين موضوع جز بر ايمان و تسليم آنان چيزي نيفزود.»

علي(ع) هنگامي كه از فداكاري و سابقة مبارزاتي­اش سخن مي­گويد، به ايمان و هدف اشاره مي كند و مي­فرمايد:

«وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلاَّ إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً...». [30]

«در ركاب پيامبر(ص) آنچنان مخلصانه مي­جنگيديم و براي پيشبرد حق و عدالت از هيچ چيز باك نداشتيم كه حتي حاضر بوديم پدران و فرزندان و برادران و عموهاي خويش را در اين راه ( اگر بر خلاف حق باشند) نابود كنيم. اين پيكار بر تسليم وايمان ما مي­افزود...»

بنابراين، اگر هدف الهي باشد و ايمان و اعتقاد به آن وجود داشته باشد، هيچ مشكلي رهرو را از هدفش باز نمي­دارد بلكه او را در هدفش راسخ­تر و جدي­تر به پيش مي­برد. به همين جهت است كه خداوند يكي از ويژگي­هاي حضرت رسول(ص) را در اين مي­شمارد كه او مؤمن به هدف و آرمانش بود: (آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ) ؛ [31] «پيامبر، به آنچه از سوي پروردگارش بر او نازل شده، ايمان آورده است.»

پيام آيه در اين است كه: رهبران و كساني­كه در امتداد خط انبيا حركت مي­كنند، پيش از هر چيز بايد به هدف و گفته و سخن خويش ايمان داشته باشند تا بتوانند منشأ تحول در فكر و روح ديگران گردند.

مبلّغان راستين كساني هستند كه در مسير رسالت تبليغي خويش با تمام وجود مطلب و مدعاي خود را درك مي­كنند و ايمان قاطع به هدفي كه مردم را به آن فرا مي­خوانند، دارند.

قرآن مجيد در توصيف پيشوايان ديني و هدايتگران الهي بر دو نكتة اساسي تكيه مي­كند:

1. ايمان به هدف.

2. صبر واستقامت در راه آن.

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ». [32]

«و از آنان امامان (و پيشواياني) قرار داديم كه به فرمان ما (مردم را) هدايت مي‏كردند، چون شكيبايي نمودند و به آيات ما يقين داشتند.»

و اين درسي است به همة مبلّغان كه پايه­هاي يقين و باور خود را محكم كنند و به هدف و آرمان خويش مؤمن باشند و از مشكلاتي­كه در طريق به ثمر رساندن تبليغ و دعوت آنان وجود دارد نهراسند.

استاد شهيد مرتضي مطهري(ره) چهرة مصمّم و قاطع امام خميني(قده) را اين­گونه ترسيم مي­كند:

«... وقتي از پاريس برگشتم، دوستانم پرسيدند: چه ديدي؟ گفتم : چهارتا «آمن» ديدم:

«آمن بهدفه» ؛ به­هدفش ايمان دارد. دنيا اگر جمع بشوند، نمي­توانند او را از هدفش منصرف كنند.

«آمن بسَبِيله» به راهي­كه انتخاب کرده ايمان دارد.

«آمن بقومه» به روحية مردم ايران ايمان دارد.

و بالاخره بالاتر از همه:«آمن بِرَبّه»... [33]

آري تا ايمان به هدف در روح و فكر اين مبلّغ و داعي اِلي الله استوار نگردد، هيچ­گاه نمي­تواند فردي و يا جمعي را به حركت و تلاش به سوي كمال و رشد رهنمون گردد.

درپايان اين فصل، به فرازي از پيام رهبر معظم انقلاب حضرت­آيت الله خامنه­اي ـ مدّظله العالي ـ كه دربارة ايمان حضرت امام(قده) به هدفشان نوشته­اند، نظر مي افكنيم :

«رهبر حكيم و فقيه كه عبد صالح و الگوي مسلماني بود، خود پيشاهنگ اين حركت در ايمان و عمل شد و اين ايمان، جان او را چنان لبريز كرده بود كه توانست دل­هاي بي‌ايمان و ظرف­هاي تهي را از فيضان ايمان خود در صحنة عمل، لبريز و سيراب كند و فروغ ايمان و اميد او، ديوارهاي قطور يأس و بي‌ايماني را بشكافد و فضاي مبارزه و عمل را پُركند: «آمن‌الرّسول بما أنزل إليه من ربّه.»

(پيام مقام معظم رهبري، به مناسبت اولين سالگرد حضرت امام(قده))

فصل سوم: هماهنگي در گفتار و کردار

مبلّغ راستين و موفق كسي است كه با زبانِ عمل، مردم را به ارزش­ها فرا بخواند و كردارش مؤيد و مصداق گفتارش باشد. زبان عمل گوياترين زبان­ها است. و از گفتار رساتر، نافذتر، مؤثرتر و صادقانه­تراست و چنين تبليغي درگوش و دل شنونده ماندگارتر مي­گردد. چقدر زيبا و دلنشين است اگر حركات يك مبلّغ جلوه­گاه افكار و اقوال او باشد و عملش آيينة علم و دانشش گردد. چقدر سخت و ناگواراست چراغ افروختن و خود در تاريكي زيستن! بر لب چشمة گوارا نشستن و از تشنگي هلاك شدن! نانِ انبان داشتن و از گرسنگي تلف شدن! درس طبابت آموختن و خود از بيماري رنج بردن! عالم و مبلّغي كه بگويد و عمل نكند، مصداق روشن چنين افرادي است. ازاين­رو، قرآن کريم بهترين داعي إلي الله را اين­گونه معرفي مي­کند:

«وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَي اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّني‏ مِنَ الْمُسْلِمينَ». [34]

«چه كسي خوش گفتارتر است از آن كس كه دعوت به سوي خدا مي‏كند و عمل صالح انجام مي‏دهد و مي‏گويد: من از مسلمانانم»؟!

اين آيه بهترين گويندگان و مبلّغان را كساني معرفي كرده است كه داراي سه نشانه­اند:

1. داعي اِلي الله.

2. عامل به عمل صالح.

3. تسليم در برابر حق.

اين آية شر يفه در حقيقت رمز نفوذ مبلّغ و داعي الي الله در ديگران و تسخير دل و جان آنان را در اين مي­داند كه: ميان گفتار و رفتار، وحدت و هماهنگي وجود داشته باشد. روشن است كه پيام هر چند رسا و شيوا باشد آنگاه تأثير گذار است كه در عملِ پيام دهنده، جلوه­گر باشد و گرنه الفاظي بيش نخواهد بود و تنها به «گوش جسم» خواهد رسيد نه به «گوش جان». به اين جهت است كه قرآن مجيد به عالمان بي عمل اينگونه خطاب مي­كند:

«أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ». [35]

«آيا مردم را به نيكي (و ايمان به پيامبري كه صفات او آشكارا در تورات آمده) دعوت مي‏كنيد، اما خودتان را فراموش مي‏نماييد با اين­كه شما كتاب (آسماني) را مي‏خوانيد! آيا نمي‏انديشيد؟!»

و در جاي ديگر، از كساني­كه دوگانگي در گفتار و كردارشان دارند، به عنوان چهره­هاي منفور ياد مي­كند و مي­فرمايد:

«...لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ...». [36]

«... چرا سخني مي‏گوييد كه عمل نمي‏كنيد؟! ، نزد خدا بسيار موجب خشم است سخني بگوييد كه عمل نمي‏كنيد! چرا مي­گوييد آنچه را كه انجام نمي دهيد. نزد خدا گناه بزرگي است كه بگوييد و عمل نكنيد.»

مبلّغ بايد در تمام زواياي زندگي خود، ارزش­هاي اسلامي و ديني را جلوه­گر کند و با عملش داعي الي الله باشد و درس عملي به ديگران بدهد. علي(ع) مي فرمايد:

«عَلِّمُوا النَّاسَ الخَيرَ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ وَ كُونُوا دُعَاةً لَهُمْ بِفِعْلِكُم‏ وَ الْزَمُوا الصِّدْق‏ وَ الْوَرَع‏». [37]

«خير و خوبي را به مردم بياموزيد، با غير زبانتان و آنان را به نيكوكاري دعوت کنيد با اعمال پسنديده­تان و همواره در عمل ملازم راستي و تقوا باشيد.»

بي­شك «دو صد گفته چون نيم كردار نيست» و تأثيري كه عمل درست و صحيح بر نفوس بشري دارد، قابل انكار نمي باشد. از اين روي، پيشوايان ديني از ما خواسته­اند كه در عمل شيعه و رهرو راه آنان باشيم. شيعه آن است كه رهبران ديني و الگوهاي الهي خود را مشايعت و همراهي كند. امام صادق(ع) فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ قَوْماً كَانُوا سِرَاجاً وَ مَنَاراً كَانُوا دُعَاةً إِلَيْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودِ طَاقَاتِهِمْ...». [38]

«خداوند رحمت خويش را نصيب مردمي مي­كند كه مانند چراغ فروزان و مشعل سوزان راه را روشن ساختند و با كردار خويش مردمان را به راه ما فرا خواندند و با تمام توان و قدرت عملي خود حق را شناساندند.»

امام خميني(قده) دربارة كاربرد و تأثير تبليغ عملي چنين مي فرمايد:

«... در بعضي از شهرستان­هايي كه تابستان­ها به آنجا مي­رفتم، مي­ديدم اهالي آن بسيار مؤدب به آداب شرع بودند. نكته­اش اين بود كه عالم صالح و پرهيزكاري داشتند. اگر عالم با ورع و درستكاري در يك جامعه يا شهر و استاني زندگي كند، همان وجود او باعث تهذيب و هدايت مردم آن سامان مي گردد، اگر چه لفظاً تبليغ وارشاد نكند.» [39]

به همان نسبت كه رفتار نيك و عمل درست يك عالم و مبلّغ تأثير مثبت در روحية مردم مي گذارد، عمل و كردار ناهماهنگ با قول و گفتار او نيز تأثير منفي در افكار وانديشه­هاي مردم خواهد گذاشت. به خاطر اهميت اين موضوع است كه در روايات مجازات و كيفر عالمان و مبلّغان بي­عمل به گونة سخت و دردناكي بيان شده است.

پيامبر خدا(ص) فرمود:

«رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَي السَّمَاءِ قَوْماً تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ، ثُمَّ تُرْمَي، فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ مَنْ هَؤُلاَءِ؟ فَقَالَ: خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ، يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلاَ يَعْقِلُونَ». [40]

«در آن شب كه مرا در آسمان سير دادند، گروهي را ديدم كه لب­هاي آنان را با قيچي­هاي آتشين مي­برند و پرتاب مي­كنند. گفتم: اي جبرئيل! اينان كيانند؟ گفت: خطيبان و واعظان امت تو هستند كه مردمان را به کارهاي نيک فرا مي­خوانند و خود را فراموش مي­كنند، در حالي كه قرآن را مي­خوانند. آيا تعقّل نمي­كنند؟»

در پايان اين فصل يادآور مي­شويم كه يكي از مصاديق روشن عمل به گفتارآن است كه مبلّغ در مسائل تربيتي، نسبت به خويشان و نزديكان خود حساسيت بيشتري داشته باشد و سازندگي را نخست از خود و سپس از اقوام و در مرتبه سوم از مردم آغاز كند و شايد از اين جهت باشد كه خداوند به پيامبرخدا(ص) ­فرمود: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ». [41]

فصل چهارم : بلند طبعي و آزادگي

از اموري­كه رعايت آن بر مبلّغان لازم و ضروري است، طبع بلند و همّت والاست. شايسته است كه مبلّغ شخصيت واقعي و حقيقي خويش را در ساية استغناي طبع شكوفا سازد و از هرچه رنگ تعلّق و وابستگي دارد رها گردد و همواره سر بلند و سرافراز همچون سرو باشد.

طبعِ بلند و همّتِ والا، معيار ارزش انسان است. علي(ع) فرمود:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَي قَدْرِ هِمَّتِهِ» ؛ [42] «ارزش هر انساني به اندازة همت اوست.»

مرغ با پر می پرد تا آشیان پر مردم همت است أی مردمان! «مولانا»

در بينش يك مبلّغ، بايد اين اصل مسلّم باشد كه خداوند براي رفع حاجت بنده­اش كافي است:

( أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَه‏ ).[43]

اگر اين اساس استوار گردد، انسان هيچ­گاه به دنائت­هايي چون: تملّق و چاپلوسي و دريوزگي تن نمي­دهد. چنين كسي از بندها رهيده و بندگي خدا را به جان خريده است.

بند بگسل باش آزاد اي پسر چند باشي بند سيم و بند زر

روحاني و مبلّغ كه با مردم حشر و نشر دارد، بايد عزت نفس، آقايي ، آزادگي و بي نيازي خود را در تمام مراحل تبليغ پاس بدارد و بهر دنيا و مظاهر آن، ثناگر ديگران نگردد. متاع گرانبهاي دانش خويش را در پاي هوي و هوس­ها ضايع نسازد. در ساية توانمندي عقل و قدرت ايمان آزمندي­هايش را مهار كند و از بند ذلّت و خواري كه از طمع بر مي­خيزد برهد.

عالم دين و مرد روحاني بايد طبعي منيع داشته باشد و به پستي نگرايد و همچون قلّه ساران بلند و سربلند و بي­نياز.

عالم دين بايد مقام روحي و متاع معنوي خود را در برابر آنچه در دست مردم دنيادار است، پست نكند و چشم به دست مردم و دل نگران خوشي­ها و امور مادي مردم نباشد. سرافراز باشد و آزاد و در عين حال فروتن و متواضع. [44] ... و بداند که همه چيز دست خداوند متعال است، اوست که همه چيز انسان را کفايت مي­کند.

فصل پنجم : شجاعت و صلابت

از صفات مبلّغان اين­ است­كه: در اظهار حق و زدودن باطل، شجاع و با شهامت­اند. همواره حريم ارزش­هاي مكتب را باكمال قوت وقاطعيت پاسداري مي­كنند درآشكاركردن حقايق گرفتار مصلحت نمي­شوند. هيچ­گاه در گفتارشان گرفتار سستي و سازش نمي­گردند. با ظلم مي­ستيزند و از هرگونه مسامحه و مصالحه با آنان گريزان­اند و با كمال توانمندي و صلابت در برابر منكرات و ناشايستگي­ها مي­ايستند. (همان) مردان فضيلت ومناديان حقيقت همواره از دلي شجاع وقلبي مطمئن و روحي با شهامت برخوردارند. ايمان و معنويت چونان كوهي­عظيم ­است­كه­ آنان بدان پشت داده­اند.كسي كه به داعي حق و ايمان و به شور فضيلت و اصلاح در جامعه به پا مي­خيزد، بايد از چنين روحيه­اي برخوردار باشد. عالم ديني اگر جبان و بزدل باشد، نمي­تواند حقايق و نواميس ديني را پاسداري کند. مردمان نبايد پيرامون اين­گونه كسان را بگيرند؛ زيرا اينان نمي­توانند باورهاي دين خدا و دژهاي حقوق توده را به هنگام تهاجمات پاس بدارند.

44 توانايي و توانمندي در گفتار و قاطعيت در ابلاغ و تبليغ، از ويژگي پيامبران الهي است كه قافله سالار كاروان تبليغ بوده­اند. خداوند به يحيي(ع) كه يكي از پيامبران صاحب كتاب و رسالت بوده، اينگونه خطاب مي­كند:

ـ (يا يَحْيي‏ خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ)؛ [45] «اي يحيي! كتاب و برنامة هدايت را با نهايت جديت و قوتِ اراده درياب.»

و همين تعبير نيز دربارة حضرت موسي(ع) آمده است :

ـ ( وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ». [46]

«وبراي او(موسي) در الواح اندرزي از هر موضوعي نوشتيم وبياني ازهرچيز كرديم. پس آن­را با جدّيت بگير! وبه­قوم خود بگو: خداوند به­پيامبر حق فرمان مي­دهد.»

ـ ( فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ ).[47]

«آشكارا آنچه مأموريت داري بيان كن و از مشركين روي گردان.»

مبلّغان بايد در رساندن پيام حق از خودكم­بيني به دور باشند و پرچم تبليغ را با عزمي آهنين و اراده­اي فولادين بر دوش كشند. بر وارثان انبيا و مبلّغان ارزش­ها روا نيست شاهد صحنه­هايي باشند كه حقي در آن پايمال و يا حدّي ضايع مي­گردد. علي(ع) فرمود:

«لايضيع لله حد و أنا حاضر» ؛[48] «در حضور من حدّي از حدود الهي ضايع نمي­شود.»

تذکر: البته نبايد فراموش کرد که در حکومت اسلامي و نظام ولايت فقيه، بعضي از امور، از شئون حکومت اسلامي محسوب مي­شود؛ دخالت مستقيم و برخورد خودسرانه، موجب هرج ومرج اجتماعي مي­گردد. بر مبلّغان دين لازم است که در ا ين گونه موارد از راه­هاي قانوني استفاده کنند و يا به تذکر و انتقال مسائل به مسئولين ذيربط اکتفا نمايند.

مبلّغان راستين، در بيان رسالت تبليغي، از هرگونه مريد بازي و ملاحظه­كاري به­دور هستند و در هيچ موقعيتي، ضابطه را فداي رابطه نمي­کنند و در برابر منكرات و مفاسد، موضع مثبت و پويا دارند واز هرگونه بي­تفاوتي و سهل انگاري كه ماية جرأت مفسدان و توطئه گران مي­شود، به­دورند.

علي(ع) براي كساني­كه سمت رهبري و پيشوايي فكري و عملي مردم را به عهده مي­گيرند، سه صفت بزرگ را ضروري و لازم مي­شمارد:

«لاَ يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلاَّ مَنْ لاَ يُصَانِعُ وَ لاَ يُضَارِعُ وَ لاَ يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ». [49]

«فرمان خدا را تنها كسي مي تواند اجرا كند كه سازشكار نباشد و به روش اهل باطل عمل نكند و پيرو فرمان طمع نگردد.»

اين فصل را با ذكر فرازي از گفتار امام امت(قده) كه مظهر شجاعت، شهامت، صراحت و

قاطعيت بود، پايان مي­بريم. از شهيد بزرگوار آيت الله سعيدي نقل شده است که:

«... يك روز رفتم پيش ايشان (امام خميني(قده))، گفتم: آقا! ممكن است بعضي­ها شما را تنها بگذارند... و نه تنها طرف شما دولت ايران و ديگران هستند بلكه دولت بزرگ آمريكا است.»

ايشان فرمودند: «اگرجن و انس يك طرف و من طرف ديگر باشم، بدون ترس و واهمه حرف خود را مي زنم.» [50]

فصل ششم: خوش رويي

از جمله ويژگي­هاي مبلّغان، آداب پسنديده و اخلاق شايسته است.

آراستگي به اخلاق نيك و دوري از صفات ناشايست و خوي­هاي ناپسند، برهرمسلمان لازم است ولي بر طلايه­داران دانش دين و آنان­كه نشان دين بر پيشاني دارند وگفتار و كردارشان به حساب مكتب واهل بيت(هم) گذاشته مي­شود سزاوارتر و ضروري­تراست.

امام صادق(ع) به شخصي­كه خود را از دوستان اهل بيت(هم) مي­دانست ولي گرفتار انحراف در اخلاق و عمل بود، فرمود:

«إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ إِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا، وَ إِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَ إِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ». [51]

«نيكي از هر كسي شايسته است و از تو شايسته­تر زيرا تو خود را به ما وابسته مي داني و بدي از هر كه باشد بد است ولي از تو بدتر.»

به حُسن خُلق توان كرد صيد اهل نظر بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را

«حافظ»

برخورد نيك مبلّغان، زمينة تأثير سخنان آنان را فراهم مي­كند؛ زيرا رابطة مستقيم ميان «حُسن خُلق» و «پذيرش سخن» وجود دارد. علي(ع) فرمود:

«إِذَا حَسُنَ الخُلْقُ لَطُفَ النُّطْقُ‏». [52]

«آنگاه كه خوي واخلاق نكو باشد، سخن و گفتار دلنشين گردد.»

به يقين، اگر بذر علم در سرزمين وجود كسي درست پاشيده شود و نهاد دانش در دل شخصي درست غرس گردد، محصول و ثمره­اش جز «حسن خلق» و برخورد نيكو نخواهد بود و به عكس، جهل و ناداني است كه آثاري همچون: زشت خويي و بداخلاقي را به دنبال خواهد داشت.

علي(ع) دراين باره فرموده است:

«الخُلْقُ المَذْمُومُ مِنْ ثِمَارِالجَهْلِ». [53]

اخلاق ناپسند برخاسته از جهل و ناداني بشراست .

حوزويان كه بار امانت تبليغ را بر دوش نهاده­اند، در رأس برنامة تبليغي خود مي بايست گفتار نيك و اخلاق حسنه را قرار دهند تا بتوانند راهي به دل ديگران بگشايند و پيام اسلام را به درون قلعة جان­ها برسانند.

خداوند به حضرت موسي و هارون(ما) كه قصد هدايت و تبليغ فرعون را داشتند، مي فرمايد:

( اذْهَبا إِلي‏ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغي،‏ فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشي‏ ).[54]

«به سوي فرعون برويد كه او طغيان كرده است. با او با نرمي سخن بگوييد شايد پندگيرد يا بترسد.»

به شیرین زباني و لطف و خوشي تواني كه پیلي به مویي كشي

برخورد نيكو جاذبه آفرين است و با حسن خُلق سريعتر و بهتر مي­توان بذر محبت به دل­ها افكند.

امير المومنين(ع) فرمود:

«مَن حَسُنَ خُلقُهُ كَثُرَ مُحِبُّوهُ وَ آنَسَت النُّفُوسُ بِهِ». [55]

«كسي كه نيك خُلق باشد، دوست داران فراواني خواهد داشت وانسان­ها به او انس خواهند گرفت.»

قرآن کريم، پيامبرخدا(ص) را با «خلق عظيم» ستوده و از او به عنوان «اسوة حسنه» ياد كرده است و راز موفقيت و رمز پيروزي او را در همين صفت مي­داند:

( فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ).[56]

«به سبب رحمت الهي در برابر آنان نرم و مهربان شدي و اگر خشن و سنگدل بودي از گرد تو پراكنده مي­شدند.»

و نيز دربارة برخورد انساني و نيك حضرت ابراهيم فرمود:

( قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كانَ بِي حَفِيًّاً ).[57]

«گفت: سلامت باد! از پروردگارم برايت آمرزش خواهم خواست؛ زيرا او بر من مهربان است.»

از اين آيات استفاده مي­شود كه مبلّغ بايد براعصاب خود مسلّط باشد تا بتواند به درستي و شايستگي در برابر واكنش دعوت و تبليغش برخورد كند؛ چنانکه حضرت ابراهيم(ع) با نهايت بزرگواري در برابر آزرِ بت پرست گفت: ( سَلامٌ عَلَيْكَ).

اين سلام ممكن است توديع و خدا حافظي باشد كه با گفتن آن، ابراهيم آزر را ترك كرد و ممكن است سلامي باشد به عنوان ترك دعوي، چنانكه درجايي ديگر قرآن مي فرمايد:

( وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً ).[58]

اين روش به ما مي­آموزد كه براي هدايت ديگران و نفوذ در درون جان آنان، بايد پيش از توسل به خشونت، از منطق محبّت و احترام استفاده نمود. البته ممكن است برخورد ملايم و مهرآميز در دل سياه و سخت منحرفان اثر نكند اما اصل حاكم بر روح تبليغ، همان روح محبّت و انسان­دوستي و خوش برخوردي است.

مبلّغ موفق، مبلّغي است­که دربرابر اعتراضات مخاطبان، ازکوره در نرود، با اخلاق نيکو برخورد کند و از جدال و لجبازي اجتناب ورزد؛ زيرا جدال وتنازع، عزّت مؤمن را ضايع مي­کند وشخصيت او را تباه مي­سازد. اگر ديد مخاطب قانع نمي­شود، با کلمات زيبا و احترام کامل او را بدرقه کند.

فصل هشتم: شرح صدر و حلم

از شرايط لازم و كارساز براي مبلّغ دين و از وظايف نخستين داعي الي الله، سعة صدراست.

راغب مي­نويسد:

«الحلم ضبط النفس و الطبع عن هيجان الغضب‏». [59]

كنترل نفس وطبيعت به هنگام هجوم غضب را «حلم» گويند و متصف به اين حالت را «حليم» نامند. دراخلاق ناصري آمده است:

«حلم آن است كه نفس را طمأنينتي حاصل شود كه غضب به آساني تحريك او نتواند كرد واگر مكروهي بدو رسد مغلوب نگردد و در شغب نبايد.» [60]

راغب در معناي شرح صدر مي­نويسد:

«أصل الشرح بسط اللحم و نحوه و منه شرح الصدر؛ أي بسطه بنور إلهي و سكينة من جهة الله تعالي و روح منه». [61]

«ريشة لغوي «شرح»، پهن كردن وگستردن گوشت و مانند آن است و شرح صدر يعني روح و جاني كه به نور الهي و آرامش خدايي وسيع شود.»

استاد شهيد مرتضي مطهري، ميان «شرح صدر» و «سعه صدر» فرق قائل شده و اين دو را متفاوت دانسته است:

«... درهرجايي­كه شرح صدر باشد سعة صدر هست، اما هر سعة صدري را نمي توان شرح صدر ناميد. هرجاكه شرح باشد، قهراً توسعه هم هست ولي هرجاكه توسعه باشد، الزاماً شرح نيست.» [62]

اکنون که در صدد تحقيق دربارة اين موضوع نيستم، به همين اندازه اكتفا مي­كنم كه: حلم، سعة صدر، شرح صدر، ظرفيت وسع روحي، پرحوصلگي و... همه نشانة كمال روحي يك انسان است و قرآن دراين باره مي فرمايد:

«فمن يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام و من يرد ان يجعل صدره ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء ...». [63]

«آن را كه خدا بخواهد هدايت كند،سينه اش را براي پذيرش اسلام وسيع مي سازد و آن را كه بخواهد گمراه سازد سينه­ش را آنچنان تنگ مي­ازد كه گويا مي خواهد به آسمان بالا رود.»

اين صفت روحي براي كساني كه رياست، مديريت، رهبري و هدايت ديگران را به عهده دارند، از اهميت بيشتري برخوردار است.

اگر مبلّغ در برنامة تربيتي و هدايتي­اش از اين نعمت الهي برخوردار نباشد، درانجام رسالت تبليغي­اش ناكام خواهد ماند و بار امانت دعوت و تبليغش را به سر منزل مقصود نخواهد رساند. از اين روي، خداوند به پيامبر(ص) مي­فرمايد:

( أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ).[64]

«آيا ما سينة تو را گشاده نساختيم؟ و بار سنگين را از تو برنداشتيم؟ همان باري كه سخت بردوش تو سنگيني مي كرد؟»

مفسران گفته­اند: در اينجا خدا به پيغمبر(ص) منّت مي­گذارد؛ يعني اين نعمت سنگين و بزرگ را يادآوري مي­كند. اين خود دليل بر اهميت اين صفت نيك و شايسته است. حضرت موسي(ع) آنگاه كه مأموريت دعوت و تبليغ پيدا مي­كند، در آغاز حركت وانجام مأموريتش همين صفت را از خداوند طلب مي­كند:

( رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي )[65]

به هر نسبتي كه مديريت و حوزة كار اجتماعيِ انسان وسيع­تر باشد، به خصلت «سعة صدر» بيشتر نيازمند است. مبلّغان اسلامي از آن جهت كه حوزة فعاليت و تلاششان تودة مردم است و با افراد متفاوت وگوناگوني برخورد دارند، به اين صفت اخلاقي نيز نياز بيشتري دارند.

شايستة مبلّغان است كه تحمّل نظر مخالف را داشته باشند و از انتقاد ديگران نرنجند، با مسائل و واقعيات جاري زمان با وسعت نظر برخورد کنند و هيچ­گاه در برابراظهار نظر ديگران وقار و متانت خود را از دست ندهند. علي(ع) در بارة حلم و بردباري و سعة صدر براي عالمان، مي­فرمايد:

ـ «الْحِلْمُ زِينَةُ الْعِلْمِ» ؛ «حلم و بردباري زينت علم است.»[66]

ـ «رَأْسُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ»؛ [67] «رأس دانش حلم است.»

«لَنْ يُثْمِرُالْعِلْمُ حَتَّي يُقَارِنَهُ الْحِلْمَ»؛ [68] «علمي كه همراهش حلم نباشد سودي ندارد.»

كارآيي مبلّغ هنگامي روشن مي­شود كه درياي علم و حلم را به هم بياميزد و از عمق اين درياي پهناور لؤلؤ و مرجان مواعظ و نصايح سازنده را به ديگران ارزاني دارد.

از جلوه­هاي شرح صدر و حلم، كه خداوند در قرآن کريم به پيامبر(ص) دستور مي­دهد و نمود اين صفت را روشن مي­سازد:

( خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ ).[69]

«عفو را پيشه كن و به نيكي فرمان ده و از جاهلان اعراض كن.»

در اين آيه، به سه وظيفه از وظايف مبلّغان اشاره شده است:

... سومين وظيفه آن است­كه در برابر جاهلان بردبار و حليم باشند؛ زيرا همواره در راه تبليغ، افراد لجوج وكوتاه فكر وجود دارند كه مبلغ را آماج تهمت­ها و شايعه­ها قرار مي­دهند. راه پيروزي براين گونه افراد گلاويز شدن با آنان نيست بلكه كارسازترين راه، تحمّل و حوصله است.

در همين راستا است كه قرآن کريم ما را به اسوه هاي حلم و بردباري متوجه مي­سازد:

(إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) ؛[70] «ابراهيم بردبار و نازك دل و فرمان برداراست.»

(قَالُوا يَا شُعَيْبُ ... إِنَّكَ لأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ)؛ [71] «گفتنداي شعيب ... به راستي تو مردي بردبار و خردمند هستي.»

بدينسان نتيجه مي­گيريم­كه اگر مبلغان داراي سعة صدر و سينة گشاده وصبور در برابر مشكلات باشند، هيچ­گاه در راه تبليغ دچار دلسردي و دلتنگي نمي­شوند و همواره با دلي مطمئن و روحي درياگونه به جنگ دشواري­ها مي­روند و طوفان­ها آرامش اقيانوس روح آنان را بر هم نمي­زند؛ مشكلات و سختي­هاي راه آنان را به زانو در نمي­آورد و كارشكني­هاي دشمنان آنان را از هدفشان مأيوس نمي­سازد و اثر کلامشان در روح هاي تشنة حقيقت، نفوذ مي­نمايد.

فصل نهم: صبر و استقامت

عنصر صبر و شكيبايي در كار تبليغ، عنصري است اساسي و سازنده. مكارم اخلاقي بيشتر از صبر برمي­خيزد. ايمان بدون صبر، همانند پيكر بدون سر است. مبلغان در امر تبليغ، بيش از هر چيز به اين صفت نيازمندند؛ زيرا همواره در برابر افكار منحط و خرافات جاري در جامعه و با افراد سودجو و زورگوكه با تعميق ارزش­ها، منافعشان به خطر مي افتد، روبه­رو مي­شوند و بدون صبر و مقاومت نمي توانند بر آنان فائق آيند. آنان چون «تواصي به حق» مي كنند، شايسته است كه به «صبر در راه حق» نيز متخلّق باشند.

قرآن کريم دربارة صبر و مقاومت پيامبران الهي مي فرمايد:

(وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلي‏ ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّي أَتاهُمْ نَصْرُنا وَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلينَ) [72]

«پيش از تو نيز پيامبراني تكذيب شدند و در برابر تكذيب­ها، صبر و استقامت كردند و (در اين راه،) آزار ديدند، تا هنگامي كه ياري ما به آن­ها رسيد. (تو نيز چنين باش! و اين، يكي از سنت­هاي الهي است) و هيچ چيز نمي‏تواند سنت­هاي خدا را تغيير دهد و اخبار پيامبران به تو رسيده است.»

پروردگار متعال، هدايتگران و مبلغان آگاهي بخش را با دو ويژگي «صبر» و «يقين» مي­ستايد:

( وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ )؛[73]

«از ميان آن قوم پيشواياني پديد آورديم كه چون صبوري پيشه كردند و به آيات ما يقين داشتند به فرمان ما به هدايت مردم پرداختند.»

از اين­ آيه استفاده مي­شود: مبلّغ بايد هم در بُعد نظري و اعتقادي به­كمال برسد(يقين) و هم در صحنة عمل وعيني به صفت نيك (صبر) دست يابد.

صبر و استقامتي­كه قرآن به­آن سفارش مي­كند، گاه:

ـ در مقابل مصائبي است كه به شخص انسان مي رسد،

ـ در برابر آزاري است كه دوستان به او مي دهند،

ـ در مقابل بدگويي ها و بدزباني هاست،

ـ از ناحية كج انديشان است،

ـ از سوي بدانديشان است،

ـ از سوي جاهلان و نادانان است

ـ از سوي آگاهان بدخواه است.[74]

گزيده سخن آن كه: استقامت عملي، متانت و وقار روحي و مقاومت در برابر سختي و دشواري از والايي­هاي روحي و سجاياي اخلاقي پيامبران بوده است و بر وارثان انبيا و مبلغاني­كه رسالت هاي الهي پيامبران را عهده دار شده­اند، اين خوي و خصلت واجب و ضروري است.

قرآن مجيد مي­فرمايد:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذينَ لاَ يُوقِنُونَ». [75]

«پس صبر پيشه كن كه وعدة خدا حق است و مبادا آنان كه به مرحله يقين نرسيده اند تو را بي ثابت و سبكسر گردانند.»

فصل دهم : تواضح و فروتني

روح هر چه بلند و انديشه هر چه والا باشد، فروتني و تواضع بيشتري در انسان ايجاد مي­كند. آنان­كه به سرچشمه و معارف اسلامي نزديكترند، اين ويژگي از آنان زيبنده­تر است.

بر مبلّغان لازم است كه خود را با خوي نيك (تواضع) بيارايند و از (كبر) و خودبزرگ بيني و خود بزرگ پنداري بپيرايند. تواضع ميوة درختِ دانش است؛ «التَّوَاضُع ثَمَرةُ الْعِلْمِ». [76]

سرفرو مي­آورد هر شاخه از بار آوري مي كند افتادگي انسان اگر دانا شود

امير مؤمنان(ع) اساس علم و دانش را تواضع و فروتني مي­داند؛ «رَأْسُ الْعِلْمِ التَّوَاضُع‏». [77]

كسي­كه به خاطر دانايي وآشنايي با يك سري اصطلاحات و مباحث علمي، خود را بالاتراز ديگران مي­بيند، او گرفتار كبر و خود برتربيني است و اين حالت زاييدة علم در انسان­هاي كم ظرفيت است. علم اگر رنگ الهي داشته باشد و عالم اگرانگيزة خدايي، نه تنها گرفتار كبر و غرور نمي­شود كه عامل فروتني و(خفض جناح) مي­گردد؛ رعايت تواضع براي مبلّغان كه رابطه­اي مستقيم و فراگير با مردم دارند، سزاوارتر است. اينان بايد درآهنگ سخن و تن صدا و لحن كلام و شيوة جواب دادن حتي در شيوة راه رفتن و كيفيت بحث و مجادله و بالأخره در تمام حركات و سكنات خود نمودها و نشانه­هاي تواضح و فروتني را بياموزانند.

مبلّغان در هنگام حضور در مجالس و محافل و زمان برخورد با همنوعان و نيز در پذيرفتن دعوت تهي­دستان وبرخورد با مستضعفان و زيردستان، بايد درعمل درس تواضع و برخورد انسان دوستانه بدهند. قرآن­کريم دراين باره، به پيامبر(ص) چنين رهنمود مي­دهد:

(وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ)؛ [78] «در برابر مؤمنان فروتن باش.»

مبلّغ بايد كانون مهر باشد و ساية عطوفتش بر سر همه بگسترد و مانند پدري مهربان و رؤوف، فرزندان مكتبيِ خويش را با كمال تواضع به ارزش­ها فرا خواند. فخر و افتخار خود را در بندگي ببيند و عظمت و عزّت خويش را در «تواضع» بجويد. همواره رفتارش يادآور اسوه­هاي علمي مكتب باشد مگر نه اين است كه در سيرة عملي پيامبر(ص) مي­خوانيم:

«هرگاه برجايي مي­رفت و همراهش جمعي از اصحاب مي­رفتند، معمولاً پشت سر آنان بود، نه جلوتر. به همه سلام مي­كرد، حتي به­كودكان. با حوصله به سخنان هرگوينده گوش مي­كرد. وقتي سواره بود نمي­گذاشت كسي پياده همراهش حركت كند يا او را با خود سوار مي­كرد يا ( اگر طرف قبول نمي­كرد) مي­فرمود: جلوتر برو در فلان مكان منتظر باش. دركارهاي خانه كمك مي­كرد. به علوفة حيوانات مي­رسيد. شتر را مي­بست. خانه را تميز مي­كرد. گوسفند مي­دوشيد. به­كفش پينه مي زد. لباس را وصله مي­كرد. با خدام غذا مي­خورد. دعوت همه را مي پذيرفت و...». [79]

از مبلغ چنين انتظاري هست. او بايد نسبت به­كساني­كه به آنان علم مي­آموزد متواضع باشد. البته اين روحيه هنگامي پديد مي­آيد كه دانش و تبليغ متواضعانه و براي خدا باشد نه براي فخر و مباهات.

پيامبرخدا(ص) فرمود:

«تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ َ وَ لاَ تَكُونُوا جَبَابِرَةَ الْعُلَمَاءِ». [80]

«به آنانکه علم مي­آموزيد تواضع کنيد و در مقابل دانشمندان سركش مباشيد.»

البته براي دستيابي به ­اين صفت، بايد از خدا مدد خواست، آن­گونه­كه امام سجاد(ع) فرمود:

«خدايا! هرگز رتبه­ام را در ميان مردم بالا مبر، مگر آن­كه به همان اندازه مرا در نظر خودم پايين آوري. خدايا! هرگز عزت ظاهري برايم پديد نياور مگر اين­كه به همان اندازه در باطن خودم احساس كوچكي و حقارت پديد آوري». [81]

مبارزه عليه كساني كه با زر و زور و تزوير موجب استضعاف توده­ها و تباه كردن استعدادها واسارت انديشه­ها گشته­اند، از اساسي­ترين كار مبلّغان است. همدست شدن با ستمگران شيوة عالمان شيفتة دنيا و مبلّغان خود فروخته است. مبارزه با ظلم و طاغوت روش مبلغان آزاده كه به حاكميت خداوند اعتقاد دارند:

( وَ لا تَرْكَنُوا إِلَي الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ ).[82]

«و به كساني كه ستم كرده‏اند متمايل مشويد كه آتش [دوزخ‏] به شما مي‏رسد و در آن حال براي شما دوستاني نخواهد بود، و سرانجام ياري نخواهيد شد.»

مبلغ دين كسي است كه از بردگي فكري و سياسي مردم به دست مستكبران تاريخ، رنج مي­برد. با سلاح سخن در نجات انسان­ها از اين اسارت مي­كوشد و شعارش همان شعار رهايي بخشي است كه مسلمانان صدر اسلام سردادند.

«الله جاء بنا، و هو بعثنا لنخرج من يشاء من عباده من ضيق الدنيا إلي سعتها، و من جور الأديان إلي عدل الإسلام». [83]

احساس مسؤوليت مبلّغ او را وا مي­دارد تا رياست طلبان آزمند و شهرت خواهان زورمند را رسوا و نكوهش كند و با آنان­كه سدّ راه شكوفايي استعدادهاي آزادانديشان و خيرخواهان اجتماع مي گردند و به تعبير قرآن: (يُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ) [84] بوده و با عناويني چون: «ملاء»، [85] «مترف» [86] و «ائمة الكفر» [87] شناخته مي­شوند، سرسازش نداشته باشد.

مبلّغ اسلامي فريادي است رسا و كوبنده عليه نامردمي­هاي جابران و دنياداران بي درد و بي بصيرت و طوفاني است عليه سكوت و سكون و بر اين باور و اعتقاد گام بر مي­داردكه:

«أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَة حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَان‏ جَائِرٍ». [88]

استبداد ستيزي و استعمار زدايي، از ويژگي­هاي عالمان راستين و مبلغان صاحب درد وسوز است. بهترين نمونه­اش در اين قرن، حضرت امام خميني(قده) است كه وجودش سراپا عشق به مستضعفان و خشم عليه مستكبران بود. آري، همان ابر انساني كه با كمال صراحت و شجاعت اين اصل را اعلام كرد كه: «... يك موي سر اين كوخ نشينان و شهيد دادگان به همة كاخ و كاخ نشينان جهان شرف و برتري دارد...». [89]

مبلّغي­كه در محيط تبليغي گام مي­نهد، شايسته نيست سراغ دنياداران و مرفهين بي درد برود و با اين شيوه و رفتارش دل محرومان و مستضعفان را بيازارد.

همواره در محيط هاي تبليغي، مرفهين بي دردي هستند كه از وجود روحاني و مبلغ سوءاستفاده مي­كنند و با برخوردهاي ريا كارانه و چاپلوسانه، خود را انسان وارسته و خدمتگزار معرفي مي كنند. مبلغ آگاه و با بصيرت نبايد گرفتار اين دام­ها شود كه اين باعث طرد و دفع پابرهنگان هميشه در صحنه و بسيجيان عاشق و دلباخته مي­گردد.

خداوندمتعال در قرآن مجيد به پيامبر(ص) چنين خطاب مي­كند:

( وَ لا تَطْرُدِ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَيْكَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمينَ ). [90]

«آنان را كه صبح و شام خدا را مي­خوانند و جز ذات پاك او نظري ندارند، از خود دور مكن. نه چيزي از حساب آنان بر عهدة توست و نه چيزي از حساب تو بر عهدة ايشان. اگر آنان را طرد كني از ستمگران خواهي بود.»

در شان نزول آيه نوشته­اند:

«جمعي از قريش ازكنار مجلس پيامبر(ص) گذشتند در حالي­كه صهيب، عمار، بلال، خباب و... از مسلمانان كم بضاعت و كارگر، در خدمت پيغمبر(ص) بودند. آنان از مشاهدة اين صحنه تعجب كرد، گفتند: اي محمد، آيا به همين افراد از ميان جمعيت قناعت كرده­اي؟ اينان هستند كه خداوند از ميان ما انتخاب كرده است؟ ما پيرو اينان باشيم؟ هرچه زودتر آن­ها را از اطراف خود دوركن شايد ما به تو نزديك شويم و از تو پيروي كنيم» [91]

اين آيه و آيات مشابه آن، نشانگر اين معني است كه: در جامعه همواره گروهي خودخواه و خودبين هستندكه محرومان و كوخ نشينان را نا چيز مي­انگارند و در صدد تحقير و توهين به آنان بر مي­آيند.

پيام آوران خدا، با سرسختي هرچه بيشتر در برابر اين افكار انحرافي و طبقاتي مقاومت كردند و هيچ­گاه ثروتمندان كوردل را بر مسلمانان پاكدل پابرهنه و با ايمان مقدم نمي­داشتند.

قرآن دراين باره مي­فرمايد.

( وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُريدُ زينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً ). [92]

«و همراه با كساني كه پروردگار خود را صبح و شام مي­خوانند وتنها خوشنودي او را مي­طلبند، خود را به صبر وادار. هرگز چشمان خود را به خاطر زينت­هاي دنيا از آنان بر مگير و از كساني كه قلبشان را از ياد خود(خدا) غافل ساختيم اطاعت مكن. آنان كه پيروي هواي نفس كردند و كارهايشان افراطي است.»

دراينجا به عنوان حسن ختام، نگاهي مي­اندازيم به بيانات حضرت امام خميني(قده) ، احياگر اسلام ناب محمدي(ص) :

«علماي اصيل اسلام، هرگز زير بار سرمايه داران و پول پرستان و خوانين نرفته‏اند و همواره اين شرافت را براي خود حفظ كرده‏اند و اين ظلم فاحشي است كه كسي بگويد دست روحانيت اصيل طرفدار اسلام ناب محمدي با سرمايه داران در يك كاسه است و خداوند كساني را كه اينگونه تبليغ كرده و يا چنين فكر مي‏كنند، نمي‏بخشد. روحانيت متعهد، به خون سرمايه داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آنان سرآشتي نداشته و نخواهد داشت.» [93]

تذکر نهايي: البته نبايد از اين نکته غفلت کرد که پابرهنگي مرادف خوبي و سلامت نفس نيست، چنانکه توانگري مستلزم فساد وطغيانگري نيست. گاهي انسان­هاي با ايمان و شريفي هستند که توانگرند و زندگي مادي مناسبي دارند که موجب باقيات الصالحات فراواني شده­اند و از آن سو، انسان­هاي بي­بضاعت و فقيري هستند که متخلق به اخلاق رذيله­ و اهل فساد وتعدّي­اند. روحاني آگاه ودقيق مي­تواند تشخيص دهد که با هرکسي چگونه برخورد کند.

مبلّغ موفق کسي است که شخصيت مراجعه گنندگان را بشناسد، آنان را روان کاوي کند، و متناسب با ظرفيت و شخصيت آن­ها برنامه­ريزي نمايد. گول ظاهر را نخورد و مردم را فرزندان معنوي خويش تلقي نموده، در احياي شخصيت و معنويت آن­ها لحظه­اي کاهلي نکند.

خداوند متعال همة ما را در شناخت و عمل به دستورات حضرت حق ـ جلّت عظمته ـ و پيامبر اعظم(ص) و اهل بيت پاک ومطهرش ـ صلوات الله عليهم اجمعين ـ موفق ومؤيد گرداند و همة ما را از شرّ شياطين درون و بيرون محفوظ کند! (وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين ‏).

[1] . فصلت : 33

[2] . آل­عمران:110

[3] . آل عمران : 104

[4] . مائده : 32

[5] . الشيخ عبدالعلي بن العروسي الحويزي، تفسير نور الثقلين، ج1، ص620 / قم، انتشارات اسماعيليان، 1412ق. ـ 1370ش.

[6] . علامه مجلسي، بحار الانوار، ج19، ص167 / قم، انتشارات آل البيت، بي­تا.

[7] . نهج البلاغه، حکمت 374 / سيد رضي، ترجمه علاّمه جعفري، قم، موسسه تدوين و نشر فرهنگ اسلامي، چاپ 1385ش.

[8] . توبه : 122

[9] . بقره : 3

[10] . اصول کافي، ثقة الاسلام کليني، ج1، ص41 / قم، انتشارات علمية اسلامي، بي­تا،

[11] . الحياة، ج2، ص308

[12] . روح الله الموسوي الخميني(قده) ، جهاد اکبر، ص 44 / قم، مرکز حفظ و نشر آثار امام خميني(قده) .

[13] . اعراف : 68

[14] . نهج البلاغه، خطبه 1

[15] . نهج البلاغه، خطبة 108

[16] . بحار الانوار، ج2، ص81

[17] . المحجة البيضاء، شيخ محسن کاشاني، ج1، ص424 / قم، دارالکتب الاسلاميه، بي­تا.

[18] . نهج البلاغه، حکمت 478

[19] . بقره : 2

[20] . شعراء : 108 ، 110 ، 126 ، 131 ، 144، 150، 163 ، 179

[21] . نهج البلاغه ، حکمت 73

[22] . احزاب : 1

[23] . مجله حوزه ، شماره 24 و61

[24] . نهج البلاغه، حکمت 456

[25] . بحارالانوار، ج75 ، ص364

[26] . شعراء : 109

[27] . اصول کافي، ج1، ص46

[28] . تحف العقول، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني، ص26 / قم، انتشارات علميه اسلامي، بي­تا.

[29] . احزاب : 22

[30] . نهج البلاغه، خطبه 56

[31] . بقره : 285

[32] . سجده : 24

[33] . پيرامون انقلاب اسلامي، شهيد مطهر ي، ص21

[34] . فصلت : 33

[35] . بقره : 44

[36] . صف : 3 و2

[37] . فن سخن وسخنوري، فلسفي، ص57

[38] . تحف العقول، ص301

[39] . جهاد اکبر، ص34

[40] . الحکيمي، الحياة ، ج2، ص 278 /تهران، دائرة الطباعه و النشر، 1401ق. ـ1360ش.

[41] . شعراء : 214

[42] . نهج البلاغه، حکمت47

[43] . زمر : 36

[44] . بيدارگران اقاليم قبله، محمدرضا حکيمي، ص221

[45] . مر يم : 12

[46] . اعراف : 145

[47] . حجر : 94

[48] . الحياه، ج2، ص157

[49] . نهج البلاغه، حکمت110

[50] . تحليلي از نهضت امام خميني، ج2، ص604

[51] . بحار الانوار، ج47، ص349

[52] . فهرست غرر الحکم، چ دانشگاه تهران.

[53] . همان.

[54] . طه : 42 و 44

[55] . غرر الحکم.

[56] . آل عمران : 159

[57] . مر يم : 47

[58] . فرقان : 63

[59] . مفردات راغب، واژه «حلم».

[60] . محمد معين، فرهنگ معين، واژة «حلم» / تهران، انتشارات امير کبير.

[61] . مفردات راغب، واژة «شرح».

[62] . مرتضي مطهري، مجموعه آثار، تفسير سورة انشراح / قم/ انتشارات صدرا.

[63] . انعام : 125

[64] . انشراح : 1، 2 و 3

[65] . طه: 25 تا 28

[66] . قاضي ناصح الين عبدالواحد بن محمد التميمي الآمدي، غررالحکم، ص286 / تهران، انتشارات عقيلي، 1337ش.

[67] . همان.

[68] . همان.

[69] . اعراف : 199

[70] . هود : 75

[71] . هود : 78

[72] . انعام : 34

[73] . سجده : 24

[74] . انشراح : 1، 2 و 3 ـ تفسير نمونه، آيت الله مکارم شيرازي، ج17، ص166 / قم، انتشارات دارالکتب الاسلاميه، 1387ش.

[75] . روم : 60

[76] . فهرست غررالحکم.

[77] . بحار الانوار، ج75، ص6

[78] . حجر : 88

[79] . مجله حوزه ، شماره 92 ـ 91 / دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.

[80] . نهج الفصاحه، حديث1185

[81] . صحيفه سجاديه، علي ابن الحسين(ع) زين العابدين، 98 / قم، دفتر انتشارات اسلامي، بي­تا ـ «لاَ تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلاَّ حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لاَ تُحْدِثْ لِي عِزّاً ظَاهِراً إِلاَّ أَحْدَثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا».

[82] . هود : 113

[83] . الکامل في التاريخ، ابن اثير،عزالدين ابي الحسن علي بن ابي الکرم ، ج2، ص463 / قاهره/ ادارة الطباعه المنيره، 1357ق.

[84] . شعراء : 152

[85] . اعراف : 88

[86] . سباء : 34

[87] . توبه : 12

[88] . نهج الفصاحه، حديث 394

[89] . صحيفه امام، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني(قده) ، ج14، ص261 ـ www.imam-khomeini.ir

[90] . انعام : 52

[91] . تفسير نمونه، ج5 ، ص252

[92] . کهف : 28

[93] . صحيفه امام، ج21، ص 276